سلسله مباحث گروه اندیشه روزنامه جام‌جم درباره الگوی اسلامی ـ ایرانی پیشرفت ـ ۸

علوم انسانی ضعیف، مانع الگوی پیشرفت اسلامی

سیدحسین امامی / جام‌جم

در بحث الگوی اسلامی ـ ایرانی پیشرفت با دو مفهوم توسعه و پیشرفت روبه‌رو هستیم که لازم است برای ورود به بحث روی این دو اصطلاح تامل کنیم و سیر تاریخی آنها را بدانیم. لطفا در مورد سیر تحول تاریخی این اصطلاحات توضیح دهید؟

Development موضوعی است که آمریکایی‌ها آن را بعد از جنگ جهانی دوم در ادامه نظریه انگلیسی‌ها که تکامل و تجدد را مطرح کرده بودند، مطرح کردند. انگلیسی‌ها تکامل و تحول یعنی Evolution را قبول داشتند. بعد از این مرحله در اروپای متصل به Revolution یعنی انقلاب تبدیل شد. Evolution تغییری است که تقریبا حالت نرم دارد و با ریزش همراه است که در آن ضعیف‌ها نابود می‌شوند و قوی‌ها و اصلح‌ها باقی می‌مانند. در این وضعیت بقای اصلح مدنظر است که Evolution یعنی همان تحول و تکامل نامیده می‌شود، چون تحول طبیعت بر این اساس است که ضعیف‌ها از بین می‌روند و اقوی‌ها باقی می‌مانند. این مبنای توسعه قرار می‌گیرد، ولی Revolution انقلاب است که اروپای متصل که اروپای کاتولیک‌زده است به رادیکالیسم اعتقاد دارند و معتقدند باید ریشه‌ها عوض شود که همان Revolution است، یعنی تغریبا می‌توان گفت تحول و تکامل درجه دو یا تحول به توان دو است که این به آن معناست که تحول فرمیک (ساختاری) را قبول ندارند، بلکه تحول محتوایی را قبول دارند، یعنی علاوه بر فرم، محتوا هم باید تغییر پیدا کند. پس تحول در ۲ بخش فرم و محتوا را Revolution یا انقلاب می‌گویند، چون طی مراحلی جامعه از لحاظ ساختاری و معرفتی زیر و رو می‌شود و به صورت ریشه‌ای تغییر می‌کند که به آن رادیکالیسم می‌گویند. به همین دلیل انقلاب یا رادیکالیسم و تحول با اصلاحات پیوند خورده است.

در انقلاب بشدت کشت و کشتار وجود دارد و همه ساختارها با فشار عظیم و خشونت تمام به هم ریخته می‌شوند. کارهایی که نایلئون در انقلاب فرانسه و هیتلر بعدها در آلمان یا استالین در شوروی سابق انجام داد که اینها همه Revolution بودند. تغییراتی که بتدریج در انگلستان انجام شد و در آن انقلابات نرمی به وجود آمد Evolution بود به تدریج هم بر خودشان مسلط شدند و البته کشت و کشتار هم در این انقلاب نرم انجام شد. منظورم این است که در انگلستان همواره Evolution، ولی در اروپای متصل همواره Revolution مطرح بوده است.

ایامدهب در این دونگرش هم تاثیر گذار است؟ اگر پاسخ مثبت است چه تاثیری دارد؟

در بستر مذهب کاتولیک Revolution و در بستر مذهب پروتستان Evolution معمولا روی داده است و به همین دلیل اگر دقت کنیم داروین در انگلستان ظهور می‌کند و همچنین بعدها اسپنسر در انگلستان. پس مکتب تجدد و تکامل انگلیسی است که بعد از جنگ جهانی دوم از آن توسعه استخراج می‌شود.

مفهوم توسعه در امریکا از چه زمانی و براساس چه مبانی‌ای مطرح شد؟

بعد از این که جنگ جهانی دوم به پایان می‌رسد و انگلیس ضعیف و امپراتوری آن از هم پاشیده شد، کشور آمریکا جای او را می‌گیرد و مفهوم توسعه را تولید می‌کند، اگرچه آمریکا ادامه انگلستان است ولی چون بدون تاریخ است و نمی‌خواهد ادامه تاریخ انگلستان باشد و چون می‌خواهد رشد کند، مقوله‌ای به نام توسعه را تولید می‌کند که بعدا جامعه است.

توسعه یک بحث اجتماعی است و برای دستیابی به آن جامعه باید باز شود و بسط پیدا کند که بعد از جنگ جهانی دوم که پوپر براساس مدل آمریکایی آن را بسط و در استرالیا نشر می‌دهد و کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» را براساس همین اعتقاد می‌نویسد، یعنی عملا جامعه باز، نتیجه توسعه است، یعنی جامعه زمانی که توسعه پیدا می‌کند باز می‌شود و بر این اساس پوپر می‌خواهد بگوید آلمان هیتلری و بعد از آن شوروی، دشمن توسعه هستند. آنها انقلاب کردند بنابراین دشمن جامعه باز هستند. این انقلاب‌ها جامعه بسته ایجاد می‌کند، چون رادیکالیسم ایجاد می‌شود، پس جامعه باید به هم ریخته شود و به قول خودش می‌گفت بهشتی که اینها در Revolution و انقلاب مطرح کردند به جهنم تبدیل خواهد شد. ولی اعتقاد دارد چیزی که خودش می‌گوید شبیه محافظه‌کاری و نوعی اصلاح‌طلبی است و با همین سیستم تکامل و تجدد و با مقوله‌ای به نام توسعه که بعدها در آمریکا ترسیم شده به جامعه باز می‌رسیم.

با پیروز شدن آمریکا در جنگ جهانی دوم، در واقع مفهوم توسعه پیروز می‌شود و دیگر موضوع تکامل مطرح نشد. تجدد از بین رفت و به جای آن توسعه مطرح شد که مقوله‌ای آمریکایی است. بر این اساس در آمریکا که جامعه‌ای بدون تاریخ است و اقوام‌های مختلف حضور دارند و با هم زندگی می‌کنند باید با هم مشارکت داشته باشند تا بتوانند این کشور را پیشرفته کنند و جهان و بهشت آینده را در آمریکا بسازند. بعدها تئوری جامعه باز پوپر توسط جورج سوروس کاملا عملی شد و جامعه باز و دشمنان آن، استراتژی جهانی برای تحرکات و کارهای جهانی شد. استراتژی آمریکا از دوره بوش تا این اواخر به این گونه بود که انقلاب‌های رنگین در کشورهای مختلف با حمایت موسسه جامعه باز انجام شود.

این نگرش ما چگونه وارد ایران و دیگر کشورها شد و چه تاثیری ایجاد کرد؟

جورج سوروس، موسسه‌ای را با عنوان پوپر تاسیس و سعی کرد اندیشه‌های پوپر را در دیگر کشورها وارد بحث محافل علمی و دانشگاهی کند. البته بُعد استراتژیک آن توسط ساموئل هانتینگتون ارائه شد که این کتاب حدود ۱۹۸۰ نوشته و سال ۱۳۷۲ را در ایران ترجمه شد. از همان زمان که هانتینگتون این بحث را مطرح کرد در ایران هم وارد شد و جنبشی به نام اصلاحات که همان جنبش جامعه باز پوپری است دنبال شد و سعی کردند جنبش اصلاحات را براساس همان سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی در ایران اجرا کنند. در همان دوران حتی اصطلاحات، مساله سامان فرهنگی مطرح و حتی سمینارهای بین‌المللی در این ارتباط برگزار شد و به دنبال سامان دادن بودند یعنی طبق همان بحث جامعه باز که ریشه در جامعه‌شناسی آمریکایی دارد، یعنی جامعه که یک مقوله اروپایی است را به سازمان تبدیل می‌کنند، پس جامعه در آمریکا به مقوله سیستم تبدیل می‌شود و مباحث کارگردارانه درباره آن مطرح می‌کنند، یعنی می‌گویند هر جامعه‌ای که کارکرد داشته باشد و مانند سازمان باشد سامان یا تعادل (که اصطلاح فارسی آن سامان و معادل عربی آن تعادل است) پیدا می‌کند، یعنی هر سیستمی که کارکردهای خود را درست و خوب انجام دهد، به سازمان تبدیل می‌شود و سامان پیدا می‌کند که همین سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی همان طور که از نظریه هانتینگتون بر می‌آید یک کتاب بسیار بنیادی است و برای سال‌های سال تا این اواخر در آمریکا رواج داشت که اکنون شکست خورد و شمشیری که بر طرف کشورهای دیگر آمده بود به خود آمریکایی‌ها برگشت و در حوادث اخیر کشورهای تونس، مصر، اردن، یمن، بحرین و... دیده می‌شود.

پس مقوله توسعه، یک مقوله کاملا سیستماتیک و

نکته

اکنون دانشگاه‌های کشور بیشتر توسعه‌طلب هستند تا پیشرفت‌طلب

بر همین اساس علوم انسانی تابعی از علوم فنی شده که این بزرگ‌ترین خطر تاریخی برای کشورهایی مانند ایران است

تئوریک یا ساختار تئوریک و تاریخی آمریکایی‌ها و ساختار جامعه‌شناسی آمریکا و یک ساختار بسیار مهم و اساسی است که متاسفانه تاکنون کمتر درباره آن بحث شده است.

بله. این مقوله بشدت مکانیکی است، چون تکامل یک نوع نرم است و اصلاحات یک نوع انقلاب نرم است که در این انقلاب نرم مردم کشته می‌شوند، ولی به قول معروف با پنبه سرشان بریده می‌شود یعنی مردم در یک جهت پیشرفت له و نابود می‌شوند و مشروع است چون تامش تکامل است و ضعف‌ها باید از بین بروند. به همین دلیل به جای فقرکشی اصطلاح فقرکشی را مطرح کردند. هدف تکامل این است که به شدت همه را کشت و کشتار کنند ولی کشت و کشتار نرم پذیرفته شده و مشروع که فقرکشی نام دارد. تحولات اجتماعی این گونه رخ می‌دهند و بعد به همین دلیل وقتی تئوری فقیرکشی به جای فقرکشی مطرح شد، در این نگرش فقیرکشی به جای فقرکشی به صورت آرام و تدریجی است، یا گرسنگی دادن و بیماری دادن مزمن انسان‌ها و فقرا به تدریج و آرام آرام می‌میرند و چون یکباره و با شمشیر و گیوتین و همانند انقلاب نیست، کسی متوجه نمی‌شود این فقرا در حال مردن هستند. به قول جان کازانو که کسی که در آمریکا دلار ندارد مرده است. میزان مرگ و زندگی با دلار بهترین فهم از تجربه‌های موردبحث این است که آنها گسوده بودن خود آدمی به «دیگری» متعالی‌اند. این که آیا این تعالی نفس، تجربه‌ای اصیل و واقعی از هویات دینی است یا نه، به سادگی قابل تعیین نیست، زیرا همواره امکان خطا یا خودفریبی وجود دارد.

از میان موضوعاتی که ذیل فلسفه دین می‌گنجند، تجربه دینی از اقبال بیشتری در فضای فکری فلسفی و دینی ایران برخوردار بوده است با این حال شاید جای اثری نسبتا جامع درباره این موضوع در زبان فارسی خالی بوده است؛ اثری که در کنار گزارش‌هایی از احوال کسانی که تجربه دینی به آنها دست داده است، به ماهیت این تجربه بپردازند. نظریه‌های اصلی در این باره را مطرح کنند و از نقد این نظریه‌ها نیز غافل نباشند. ترجمه کتاب «درباره تجربه دینی» (گزیده مایکل پترسون و دیگران) به هدف رفع چنین نقصانی تدارک دیده شده است، این کتاب علاوه بر مقدمه‌ای کوتاه، مشتمل بر ۵ قسمت است که در ابتدای هر قسمت خلاصه‌ای بسیار کلی و در عین حال روشنگر از آن قسمت آمده است.

به تشخیص مترجم این کتاب؛ مالک حسینی، نمونه‌هایی از گزارش تجربه‌های دینی در عالم اسلام ضمیمه کتاب حاضر شده است و به این نحو نسبت موضوع تجربه دینی با سنت اسلامی و تناسب طرح این موضوع در مباحث فلسفی و دینی اسلامی روشن‌تر شده است. نمونه‌های فراهم آمده در این ضمیمه گزارش‌هایی است از تجربه‌های دینی و عرفانی در عالم اسلام که بر حسب تقدم و تاخر زمانی تدوین شده است.

به بیان مترجم، سعی بر آن بوده است که این گزارش‌ها دست اول و از زبان خود صاحب تجربه باشند، اما آوردن ۲ مورد منقول در تذکرة‌الاولیاء عطار نیز بجا تلقی شده است. مترجم کتاب مدعی نیست که ضمیمه او بهترین نمونه‌هایی است که می‌توان از آثار فراوان دینی و عرفانی عالم اسلام استخراج کرد. همچنین با افزودن این ضمیمه بر مباحثی با صبغه آشکار مسیحی و غربی، بر آن نیست که گزارش‌های فراهم آمده در این ضمیمه کاملا با تعریف تجربه دینی و مباحث آن در آثار فیلسوفان غربی منطبق است، بر عکس به لزوم پژوهش‌ها و مباحث مستقل و تکمیلی درباره این موضوعات مشابه دیگر درست اسلامی واقف است و امید دارد که اثر حاضر کمک‌رسان چنین پژوهش‌هایی باشد.

کتاب درباره تجربه دینی، منهای افزوده مترجم به آن، ترجمه بخش اول از مجموعه‌ای بسیار سودمند و جامع در فلسفه دین است که انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر کرده است. این مجموعه مشتمل بر ۶۲ مقاله است که در ۱۳ بخش تدوین شده‌اند و هر بخش به موضوعی از موضوعات فلسفه دین اختصاص یافته است. این مجموعه در واقع مستند کتاب دیگری است تالیف گردآورندگان همین مجموعه که در زبان فارسی با عنوان وحی و اعتقاد دینی منتشر شده است.

تجربه‌های دینی، تجربه دینی؛ اصل و منشاء دین تجربه دینی؛ ادراک خدا، تجربه‌های دینی؛ گزارش‌های تفسیری و نقد تجربه دینی عناوین بخش‌های اصلی این کتاب است. همچنین در بخش پیوست مترجم، مطالبی با این عناوین آمده است: فضیل عیاض، بایزید بسطامی، عین القضات همدانی، روزبهان بقلی شیرازی، محیی الدین ابن عربی، علاء الدوله سمنانی و شمس الدین محمد لاهیجی.

کتاب درباره تجربه دینی، در حجم ۱۲۸ صفحه، شمارگان ۲ هزار نسخه و بهاء ۲۸۰۰ تومان توسط انتشارات هرمس منتشر شده است.

سلمان اوسطی / جام‌جم

تجربه‌ای متفاوت

کتاب «درباره تجربه دینی» به نمونه هایی از تجربه دینی در غرب و جهان اسلام می پردازد

تقریبا در همه ادیان، برخی از مومنان نه فقط مدعی تجربه امر متعالی یا الوهی‌اند، بلکه باور دارند که چنین تجربه‌هایی به زندگی آنان معنا و جهت می‌بخشد. فیلسوفان دین درباره این تجربه‌ها دلمشغولی‌هایی چند دارند.

اول این که چه نوع رویدادی تجربه‌ای دینی است؟ و دوم این که آیا همان تجربه می‌تواند تجربه دینی را برای توجیه باورهای خود به کار گیرند؟ چیزی که باعث دردسر بسیاری از فیلسوفان دین، تنوع تجربه‌های دینی است. مومنان ادیان مختلف و متفاوتی مدعی تجربه‌های دینی هستند. اگر تجربه‌ها در نظر اول قابل اعتمادند، چگونه می‌توان این تنوع را تبیین کرد.

پدیدارشناسان به جای پرسش از این که تجربه دینی چه چیزی را توجیه می‌کند، می‌گویند که مفیدترین رهیافت، فراهم آوردن توصیفی پدیدارشناختی از این تجربه است.

عکس: امیر نادری / جام‌جم

نظریه تکاملی باقی ماندن اقویا و از بین رفتن ضعفا که شما مطرح کردید چه ارتباطی با داروینیسم دارد، آیا از این نظریه در علوم دیگر هم استفاده شد؟

اصول اخلاقی غرب از زیست‌شناسی استخراج شده است و بعد بر اساس همین زیست‌شناسی علوم انسانی برای تکامل استفاده می‌کنند که اسم آن را اقتصاد گذاشتند. اقتصاد غرب براساس زیست‌شناسی بنا می‌شود. این اقتصاد هم بقای اصلح را در علوم انسانی و جامعه مورد توجه قرار می‌دهد و تئوری پیشرفت در اقتصاد در جوامع انسانی واقع می‌شود.

تعدیل اقتصادی همان تئوری زیست‌شناسی اقتصادی است. زیست‌شناسی اقتصادی که مبنای تکامل واقع می‌شود، قانون عرضه و تقاضاست که اگر تقاضای مناسب آن در بازار وجود نداشته باشد، نابود و به یکباره ورشکسته می‌شوید. باید تقاضا را افزایش داد و تقاضا هم با تبلیغات افزایش می‌یابد. تکامل بدون جنگ محقق نمی‌شود. پس این سیستم زیست‌شناختی، اخلاقی، فرهنگی و... وقتی وارد اقتصاد می‌شود، اقتصاد عرضه و تقاضا مطرح می‌شود. این تئوری اقتصاد پولی است که راه بازتولید آن است. بانک بدون هیچ زحمتی به مردم پول می‌دهد. اگر مردم با کارهای شبانه‌روزی توانستند وام را پرداخت کنند که هیچ اما اگر نتوانستند کل اموالشان مصادره می‌شود که نام این بانکداری براساس ربا را عقلانیت گذاشتند.

آیا عقل‌گرایی غربی چون از وحی گریخت و به عقل خود بنیاد توجه به چنین سرنوشتی دچار شد؟

Rationalism از اقتصاد گرفته شد و وارد سیاست و دیگر علوم انسانی مانند روان‌شناسی شد، اگر لازم بود عرض می‌کنم که در روان‌شناسی هم اینها چگونه از بعد معرفتی بازتولید شد. Rationality یا Rational به نام حصه، جیره و سهم است یعنی معنای اصلی Rationality سهم است، Rationality یعنی سهم‌گرایی، جیره‌گرایی یعنی همان چیزی که کمترین خرج انجام شود و بیشترین پول به دست بیاید تا ورشکسته نشوید.

Rationality یعنی عقلانیت اقتصادمحور زیست‌محور تکامل‌محور که وبر و دیگر دانشمندان علوم اجتماعی روی آن بحث می‌کنند، بنابراین بیشترین بحث‌های وبر روی سیاست، قدرت و اقتدار روی این سیستم است و وقتی که «فرار از جهنم» را در بازدید از شیکاگو می‌نویسد به خاطر این است که می‌گوید در این کشور با روی کار آمدن Rationality چه بی‌اخلاقی‌ها ایجاد شده است. امروزه متاسفانه به تقلید هم فقط عقلانیت را تکرار می‌کنند و باید بدانیم که Rationality در غرب وجود دارد به این معنا که ما کار می‌بریم نیست، عقلانیتی که ما به کار می‌بریم به معنای Reasonality نیست Reason به حکمت و wisdom برمی‌گردد. این عقلانیت در ایران بد ترجمه شده است. باید Rationality به جیره‌گرایی یا عقلانیت جیره‌گرایی ترجمه می‌شد.

در روان‌شناسی این نگرش چه تغییراتی را ایجاد کرد؟

وقتی با این سیستم در روان‌شناسی شخصیت وارد شدند، چیز وحشتناکی از آن استخراج شد که محرک و پاسخ نامیده می‌شود. مبنای روان‌شناسی تکامل محرک و پاسخ است. بر این اساس هیچ فطرتی و ثبات درونی در انسان وجود ندارد و انسان تابع محرک و پاسخ است یعنی انسان وابسته به محیط است و اصلا شخصیتی ندارد. هر شخصیتی که محیط با او دهد می‌پذیرد، این تئوری زیست‌شناسی روان‌شناختی انسانی است که مبنای آزمایش‌های آن هم سگ یا پولوف است. سگ یا پولوف که براساس محرک و پاسخ عمل کرد در روان‌شناسی آمریکایی توسط واتسون و اسکینر ادامه پیدا کرد که چیز وحشتناکی استخراج شد. فیلم «دیوانه از قفس پرید» آمریکایی، همین مفهوم را می‌رساند، تمام این فیلم براساس سیستم وحشتناک روان‌شناسی آمریکایی است که در جامعه آمریکا اجرا می‌شود و دخالت دولت و حکومت به نام روان‌شناسی در مدارس و خانواده وجود دارد و حتی از هم پاشیدگی خانواده‌ها طبق قانون محرک و پاسخ انجام می‌شود. با قانون محرک و پاسخ این تکامل ادامه دارد و اینجاست که بدترین تئوری‌های روان‌شناسی مطرح می‌شود که بعد از علوم اجتماعی هم مطرح شد و به نام کنش متقابل معروف شد. معنای جامعه هم این است کنش متقابل نمادین، هر چه قدر کنش دادی همان قدر کنش می‌گیری. مبنای آن هم گروه‌هاست و حتی جامعه هم مطرح نیست؛ آن هم گروه‌های کوچک. دیگر جامعه وجود ندارد و جامعه به شکل موزاییکی است که از تکامل نتیجه می‌شود یعنی همه به صورت انفرادی زندگی می‌کنند و در آپارتمان زندگی می‌کنند و دیگر محله وجود ندارد و افراد تک‌تک در خانه‌ها کنترل و هدایت نرم می‌شوند.

به نکته خیلی مهمی رسیدیم، به نظرمی رسد این کنترل و هدایت، شکلی جهانی به خودمی گیرد و ما به مساله جهانی شدن هدایت می‌کند.

جهانی شدن در ایران خوب تعریف نشده است. Globalization یعنی کره زمین که روی میز تحریر گذاشته می‌شود و با دست چرخانده می‌شود که این Global جامعه‌ای شدن را درست ترجمه نکردیم، Global کره‌ای است که با دست چرخانده می‌شود و هر جایی که بخواهیم می‌توانیم بچرخانیم. جهانی شدن به معنایی که مدنظر ماست باید Worldization ترجمه می‌شد. Earthization هم نیست که بگوئیم که به معنای زمین‌گرایی است. جامعه تقلیل یافته به گروه‌ها و کنترل شدید گروه‌ها به وسیله روان‌شناسی محرک و پاسخ که در روان‌شناسی اجتماعی به نام گروه‌شاد و آزمایش در یک سازمان طبیعی وحشتناک با اخلاق بدون حقیقت اقتصاد بر مبنای عرضه و تقاضا در گلوبالی که با اختیار می‌توانی کره زمین را به هر طرف بچرخانی معنا پیدا می‌کند، حتی cosmos و WORLD نه، زمین هم نه! کره‌ای که روی میز چرخانده شود مثل فیلم دیکتاتور بزرگ که چارلی چاپلین نقش هیتلر را بازی کرد و کره زمین مثل توپ در دست هیتلر بود و با آن بازی می‌کرد.

در جوامع غربی روی مفهوم آزادی خیلی تاکید می‌شود، چه رابطه‌ای میان توسعه و آزادی وجود دارد؟

توسعه موضوع باز شدن اجتماعی بدون تاریخ است، یعنی جامعه‌ای که اصلا تاریخ در آن وجود ندارد و مبنایش این بود که یک جامعه بدون تاریخ باز شود و توسعه و گسترش پیدا کند. متاسفانه برعکس آن چیزی که در ذهن مردم وجود دارد این است که توسعه است، جامعه آزاد جامعه‌ای است که نتیجه تاریخ و پیشرفت است، جامعه آزاد جامعه‌ای است که در پیشرفت واقع شده باشد و به جلو حرکت کند. جامعه آزاد به چه جامعه‌ای گفته می‌شود یعنی از چه چیزی آزادی دارد؟ مهم‌ترین بحثی که در غرب از ابتدا مطرح بوده، آزادی از جبرهاست، آزادی از جبر طبیعت مهم‌ترین مساله در بحث پیشرفت است. مکان و زمان مهم‌ترین جبرهای طبیعت است، اگر بتوانیم در یک لحظه و با یک سرعت و حرکت بیشتری از یک مکان به مکان دیگری حرکت کنیم، آزادی از جبر طبیعت نامیده می‌شود مثل ساختن هواپیما، ایجاد تونل‌ها، ساخت قطارها، پس مهم‌ترین عاملی که آزادی از جبر طبیعت را به وجود می‌آورد، تکنولوژی است و در نتیجه پیشرفت براساس تکنولوژی انجام می‌شود، این مبانی برعکس توسعه است، برعکس توسعه صحبت از باز شدن اجتماعی نیست، بحث بر سر این است که ما بر زمان و مکان مسلط می‌شویم و زمان و مکان را تسخیر می‌کنیم. پس روی همین اساس با از بین رفتن جبرهای اجتماعی به آزادی اجتماعی می‌رسیم و جامعه به خودآگاهی‌ای می‌رسد که خودش می‌تواند سرنوشت خودش را انتخاب کند و با یک عقل جمعی به آینده حرکت کنیم که دموکراسی، انتخابات، مردم‌سالاری، مردم‌محوری و عقل سلیم و... همه از بحث‌های پیشرفت است. روی همین اساس مهم‌ترین بحثی که در موضوع توسعه وجود دارد این است که باید یک نوع نگاه جامع به کل علائم و علوم انداخته شود.

در الگوی اسلامی ـ ایرانی پیشرفت و اصولا در موضوع توسعه توجه به علوم (تجربی و انسانی) چه جایگاهی دارد. آیا اصلا فرقی میان این دو علم در روند توسعه وجود دارد؟

در مورد موضوع پیشرفت، نکته اساسی این است که علم تجربی بنیادین نیست، بلکه علم انسانی بنیادی است، چون علوم انسانی است که چارچوب‌های آینده را ترسیم می‌کند و راه رسیدن به آن را ترسیم می‌کند که یک عقلانیت خاصی است که بحث مفصلی دارد یعنی به عبارت دیگر آن عقلانیت ابزاری نیست، بلکه عقلانیت کلانی است که هم ساختار مفهومی پیشرفت را ترسیم می‌کند و هم رسیدن به آینده و این جامعه را در یک حالت تکاملی می‌داند که یک حالت بسته بودن یک حالت تکاملی دارد. از نظر تاریخی هر چه در جامعه حرکت می‌کنیم بیشتر پیشرفت می‌کنیم یعنی حالتی دارد که تاریخ رو به پیشرفت است، رو به عقب‌رفت نیست و موقعی که مسا اینها قرار می‌گیرد بسیاری از مسائل چارچوب تئوریک خاص خودشان را پیدا می‌کنند، یعنی مبنایش که تاریخ و پیشرفت است و هر چه ما پیشرفت می‌کنیم عقل انسانی پیشرفته‌تر می‌شود به خاطر خود تاریخ، چون خود تاریخ یعنی تجربه و هر چه روی هم تراکم تاریخی پیدا می‌کند ما بیشتر می‌توانیم آینده را ترسیم کنیم چون از گذشته به آینده حرکت می‌کنیم، پس نقش تاریخ این است که هر چه تاریخ را بیشتر برجسته کنیم آینده را بهتر می‌فهمیم و به همین دلیل تاریخ یکی از بنیانی‌ترین روش‌ها برای رسیدن به آینده است.

به نظر شما برای تحقق پیشرفت در جامعه ما چه موانع مهمی وجود دارد و چه راهکارهایی را برای از بین بردن آن پیشنهاد می‌کنید؟

اگر شعور عمومی جامعه رشد نکند پیشرفت به وجود نمی‌آید، بر همین اساس یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که برای پیشرفت انتخاذ می‌شود جهان پدیداری است که به غلط در زبان فارسی به جهان‌بینی ترجمه شده است، یعنی جهان پدیداری مردم باید رشد کند و اگر جهان پدیداری مردم رشد کند خود به خود پیشرفت ایجاد می‌شود، البته جهان پدیداری مستقیم مرتبط با دین است.

جمهوری اسلامی ایران بحث پیشرفت را مطرح می‌کند، البته در ابتدای انقلاب اسلامی توسعه مطرح بود توسعه‌ای که بعد از جنگ تحمیلی مطرح شد، یعنی تلقی این بود که تمدن غرب را می‌پذیریم و فقط براساس تمدن غرب استانداردهای داخلی را شکل می‌دهیم، اما این که اخیرا موضوع پیشرفت مطرح شده بحث این است که استانداردهای غرب را نمی‌پذیریم. ما یک پیشرفت به تمام معنا بومی را ایجاد می‌کنیم که در حال ایجاد آن براساس علوم انسانی و جهان پدیداری اسلامی هستیم و سعی می‌کنیم ساختار اجتماعی خود را شکل دهیم و خاورمیانه و جهان را مورد تاثیر قرار دهیم که اکنون خاورمیانه بشدت سعی می‌کند به طرف ایران حرکت کند و از توسعه غربی که افرادی مانند مبارک، بن علی و آتاتورک به دنبالش بودند در حال چدا شدن و به طرف پیشرفت اسلامی در حال حرکت است که محدوده جغرافیایی آن هم معلوم می‌شود و اینجاست که خود اسرائیل هم بشدت در حال قرار گرفتن در مخمصه است، چون اسرائیل مظهر توسعه در خاورمیانه بود نه مظهر پیشرفت. زمانی که بحث پیشرفت مطرح است اسرائیل دیگر در منطقه، جایی ندارد و خود به خود موضوعیت ندارد و این عضو منطقه در حال جدا شدن از غرب است، خاورمیانه دارد یک نوع پیشرفت بومی براساس عقلانیتی که در آن وجود دارد را ترسیم می‌کند و می‌خواهد حوزه جغرافیای فرهنگی را رشد دهد، ولی متاسفانه بزرگ‌ترین مشکل ما در تحقق این اهداف، حاکم بودن فنی‌ها و توسعه‌طلبان است که در آموزش عالی و در شورای عالی انقلاب، فرهنگی حضور دارند. اکنون دانشگاه‌های کشور بیشتر توسعه‌طلب هستند تا پیشرفت‌طلب. بر همین اساس علوم انسانی تابعی از علوم فنی شده که این بزرگ‌ترین خطر تاریخی برای کشورهایی مانند ایران است. اکنون تحقیقات علوم انسانی در کشور نهادینه نمی‌شود، مگر این که فنی‌ها آن را تایید کنند. تا رو بود کشور ما توسعه‌طلب است نه پیشرفت گرا. اکنون این ساختار نمی‌تواند جلوگیری تولید مفاهیمی باشد که به آنها نیاز داریم و این انحطاط به وسیله ساختار آموزش عالی است که باید براساس علوم انسانی پیشرفت گرا شود و حتی علوم انسانی باید سیاست‌گذاری‌های کلان فنی، علوم پایه و پزشکی را تعیین کند تا پیشرفت حاصل شود.

اشاره

با گذشت بیش از ۳ دهه از عمر انقلاب اسلامی و ارائه الگوهای متفاوتی از رشد و توسعه اقتصادی در مدیریت کشور بویژه در برنامه‌های ۵ ساله توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تجربه و معلوم شد این الگوها در برخی موارد پاسخگوی نیازهای مردم، مطالبات اسلامی و قرآنی انقلاب اسلامی نیستند و باید با همت دانشمندان و فرهیختگان جامعه به الگوی اسلامی ـ ایرانی پیشرفت برسیم تا دیگران از روی الگوی ما الهام بگیرند و تکامل جامعه نمونه اسلامی بر پایه عدل، قسط و آبادانی میسر شود. در بررسی ابعاد الگوی اسلامی ـ ایرانی پیشرفت و تفاوت آن با توسعه غربی با دکتر ابراهیم فیاض، عضو هیات علمی دانشگاه تهران به گفت‌وگو نشستیم.